قرائت ملحون و قابلیت صدق طبیعت بر فرد ناقص

بحث دیگر هم در مستمسک بود، مرحوم حکیم هم گفتند؛ می‌گویند هیئت مقوم ماده است، درست هم هست. بنابراین اگر ملحونی بود نمی‌تواند به آن اکتفاء کند. اینها بحث‌های طلبگی است که اشاره به آن خوب است. من هم در این‌جا یادداشت‌هایی دارم که برای خیلی وقت قبل است. چقدر این مسأله برای همه ما پیش می‌آید! سید می‌فرمایند:

> إذا لم يدر إعراب كلمة أو بناءها أو بعض حروفها أنه الصاد مثلا أو السين أو نحو ذلك يجب عليه أن يتعلم. ولا يجوز له أن يكررها باللوجهين لأن الغلط من اللوجهين ملحق بكلام الآدميين[1]

«**... ولا يجوز له أن يكررها باللوجهين**»؛ نمی‌تواند بگوید من هر دوی آن‌ها را می‌خوانم. باید برود یاد بگیرد. چون یکی از آن‌ها کلام آدمی است.«**لأن الغلط من اللوجهين ملحق بكلام الآدميين**»؛ تو داری یک چیزی غیر از قرآن را در نماز می‌آوری پس نمازت باطل است. فرض تمام می‌شود و به مسأله بعدی می‌روند.

آقای حکیم می‌خواهند توضیح بدهند. ذیل «ملحق بکلام الآدمیین» می‌فرمایند:

> ربما يحتمل أن يكون حكمه حكم الدعاء والذكر الملحونين ، لأنه قراءة ملحونة ، وفيه أن اللحن لا يقدح في صدق الذكر والدعاء، ويقدح في صدق قراءة القرآن ، لتقوم القراءة باللهيئة والمادة ، فالقراءة الملحونةليست قراءة للقرآن.[2]

«**ربما يحتمل أن يكون حكمه حكم الدعاء والذكر الملحونين**»؛ دعای دعا و ذکر ملحون را تجویز می‌کنند که مبطل نماز نباشد.خب این هم قرآن ملحون است. یکی از آن‌ها که قرآن است، دیگری هم که قرآن ملحون است. چه مشکلی دارد؟! منظور من «وفیه» ایشان است. «**وفيه أن اللحن لا يقدح في صدق الذكر والدعاء**»؛ اگر دعا و ذکر را غلط بگوید قادح در صدق نیست.می‌گویند دعا غلط است. دعای غلط خواندی. اما «ویقدح فی صدق قراءة القرآن». چرا؟ «**لتقوم القراءة باللهيئة والمادة**»؛ اگر قرائت قرآن می‌کنند تنها ماده آن کافی نیست. در قرائت قرآن باید هیئت و ماده با هم باشد.«فالقراءة الملحونة لیست قرائة للقرآن». تمام.

شاگرد: می‌گویند القرائة الملحونه، خب چرا به آن قرائت می‌گویند؟

استاد: خب جوابشان را هم بدهید. می‌گویند ما داریم مجاز می‌گوییم. اینکه مشکلی نیست.

شاگرد: عبادت با مجاز جور در نمی‌آید.

استاد: شما بگویید قرائت قرآن متقوم به هیئت هست یا نیست؟

شاگرد: قرائت صحیحه متقوم است.

استاد: خب قرآن همان است.

شاگرد۲: اینکه می‌گویند «قول هو الله احد» قرآن نیست؟ در عرف خودشان می‌گویند که قرآن خواندیم.

استاد: من در اینجا از سال‌های قبل هم یادداشت دارم. اتفاقا در صفحه ۲۲۲ همینجا دارد. الآن صفحه ۲۲۲ را می‌خوانم، در صفحه ۲۲۲ اجزاء را مطرح می‌کنند. فرمودهاند کسی که لاحن است و نمی‌تواند بخواند، فرمودهاند «یجزی»؛ بخواند. خب اگر قرائت لاحن، قرآن نیست، دیگر قرائت از او ساقط است، یک چیز دیگری بخواند. ولی می‌فرمایند نه، باید همان را بخوانند. می‌خواستم همان مسأله را نشان بدهم. صفحه ۲۲۲ شاهد این فرمایش شما است.

خب این بحثی دارد. این را برای همین گفتم؛ اگر شما بحث صحیح و اعم را صاف کرده باشید و بگویید قرآن کریم متقوم به هیئت و ماده در طبیعی است -که قبلاً گفتیم شخصیت، نه شخص-؛ درست است که هیئت و ماده مقوم است اما مقوم طبیعی الکلام است. یعنی در طبیعی آیه شریفه «مالک یوم الدین»، کسره ای الف مقوم آن طبیعی است. اگر آن را بردارید دیگر آن نیست. خود همان مقوم هم مراتبی دارد که در اصل کلام هست، جزئیت در جای خودش. اما وقتی شما توانت می‌کنید دارید چه کار می‌کنید؟ دارید یک فردی را از او ایجاد می‌کنید. اگر در فردی که شما ایجاد می‌کنید، تمام چیزی که در طبیعت هست در اینجا نباشد دیگر قطعاً فرد او نیست؟ مسأله صحیح و اعم می‌شود. فرد فاسد فردی از صلاة فاسد هست یا نیست؟ بحث‌هایی که در آن جا بود. در آن جا باید اینها را حل کنید. یعنی بحث علمی بسیار خوب و نافع است. اگر در آن جا ذهن شما خوب کار کرده باشد تا به اینجا می‌رسید اصلاً مشکلی ندارید. کما اینکه شما می‌گویید. در اینجا اصلا مشکلی در ذهن من نیست. فرد قرائت قرآن... . ما که کتاب صبحی صالح-دراسات فی فقه اللغه- را مباحثه می‌کردیم در آن جا آقایان می‌خندیدند و می‌گفتند آقایانی که در قرائت دقت دارند اگر به اینجا بیایند مباحثه ما را تکفیر می‌کنند. ولی عرض من این بود، اساساً صدق یک کلام که شخصیت پسین دارد وقتی فردی از آن را ایجاد می‌کنید در اینکه فردی از او باشد خیلی توسعه می‌دهیم. لازم نکرده حتماً این فرد تمام خود آن طبیعت بما هی، در آن متجلی باشد. همین که کوچه‌ای از او باشد و همین که عرف نگاه می‌کند...؛ حتی این بچه‌ای که غلط می‌خواند و همه می‌خندند اما همه می‌گویند دارد سوره مبارکه توحید را می‌خواند. در این شک داریم؟! چجور است این فرد ملحونی که بچه می‌خواند به‌گونه‌ای است که شما شک ندارید دارد سوره مبارکه توحید را می‌خواند. پس عرف در صدق اینکه او سوره توحید را می‌خواند شک ندارد. اما ایشان می‌گویند نمی‌شود گفت «یقرأ» قرآن. چون او غلط خواند. اگر بحث صحیح و اعم و نحوه صدق طبیعت بر فرد فاسد صاف شده باشد در اینجا مشکلی نیست. ذهن جلو می‌رود. اما اگر در آن جا مشکل داشته باشیم و بگوییم فرد فاسد، لیست بفرد للطبیعه حقا، در اینجا نیز باید این مشکلات را حل کنیم. باید بگوییم مجاز است و... .

شاگرد: طبق مبانی که شما در تسمیه داشتید و می‌گفتید که براساس غرض است، برخی از طبایع مثل قرآن هستند که گویا غرض به تک‌تک حروف آن‌ها است. با توجه به بحث تحدی که می‌خواهد بگوید همه موارد از جانب خدا نازل شده و این به تک‌تک حروفش است. مواردی هم داریم که همین کلام است اما گویا غرض در تسمیه آن در تک‌تک حروف آن نیست. مثل ذکر و دعا. اگر یک مقدار بالا و پایین شود اصل غرض را می‌رساند. لذا از این باب که صورت آن مثل صورت دیگر می‌باشد، یعنی همان طبیعت را قصد کرده –نه مجاز در استعمال موضوع له، بلکه از این باب که از

حیث صورت شبیه است به آن اطلاق می‌کند- ولی فرق بین قرآن و غیر قرآن به غرضی است که در تسمیه می‌باشد.

استاد: با این‌که تمام حروف قرآن دخالت دارد اما وقتی کسی سواد ندارد و هر چه هم که روحانی حج به او می‌گوید –خیلی به این موارد برخورد می‌کنند- اصلاً نمی‌تواند بگوید. حروف را تشخیص نمی‌دهد. هر چه تکرار کند او حرف خودش را قرائت می‌کند. الآن این قرائت قرآن هست یا نیست؟ می‌گویید چون حروفش دخالت دارد در اینجا، طبیعی نیست. من قبول ندارم. عرض من این است: چرا؟ چون او قاصد همان حروف است. چیزی دیگری را که نمی‌خواهد بگوید. شما می‌گویید حروف دخالت دارد، خب داشته باشد، او هم قاصد همان حروف است. فرضی را که می‌خواهد ایجاد کند نمی‌تواند.

من مثال آن را در تکوینیات بزنم. انسان حیوان ناطق است. اگر یکی از مقومات انسانیت که عقل است را نداشته باشد، انسان هست یا نیست؟ نیست. حالا مجنون چطور؟ در عرف عام وقتی انسان دیوانه می‌بینیم واقعاً انسان نیست؟! می‌گویید صحت سلب دارد؟! دارد یا ندارد؟! ندارد.

شاگرد: به تعریف اشکال می‌کنیم.

استاد: الآن طفل در قنداق، در صدق عرفی انسان هست یا نیست؟! ناطق متعجب؟! می‌گویید لازمه‌اش آن «کل انسان متعجب» است. بعد می‌گویید قوه. در منطق دیدی که می‌گفتند قوه. شما در مقامی که یک چیزی را می‌گویید، این‌که فرد چقدر با طبیعت ارتباط پیدا می‌کند بحث سنگینی است. آقا می‌گفتند بیش از یک سال در مورد همین مباحثه کردیم. این را به این جهت گفتم: اگر شما روی بعضی از مطالب علمی که سنگین است کار کنید و ذهن شما در مبادی او صاف شود، در بسیاری از این مباحث که غامض جلوه می‌کند ذهن شما سریع جلو می‌رود. به مشکل نمی افتید. به خلاف این‌که آن‌ها صاف نباشد.

شاگرد: گوی حکم حوزه‌های مختلف دارد به هم داده می‌شود. مثل مثال خون. گاهی شما در نظر عرف نگاه می‌کنید و می‌گویید این خون نیست. ولی وقتی به آزمایشگاه می‌آیید می‌گویید که این خون است. لذا یک جا هست که به این قرآن در میان قراء نگاه می‌کنید، کسانی که دارند آن را با قرائت می‌خوانند، اگر شخصی مقداری بالا و پایین بخواند می‌گویند که این قرآن نیست. حقیقتاً هم سلب می‌کند و می‌گوید که این قرآن نیست. چون در یک فضا به قرآن نگاه می‌کند. اما یک جا هست که به عرف کوچه و بازار می‌آییم. در اینجا بچه‌ای هم که اجمالاً قل هو الله را می‌خواند، به او هم می‌گوییم دارد قرآن می‌خواند. حوزه‌ها فرق می‌کند. به تناسب آن هم صحت سلب دارد.

استاد: همان کسی که می‌گوید قرآن نیست، اگر به این روایت برسد ارتکازش چه می‌گوید؟ روایت هست: کسانی که قرآن را غلط می‌خوانند ملائکه به‌صورت صحیح آن را بالا می‌برند. «ترفعه الملائکة علی ما انزل». این را چطور می‌فهمد؟

شاگرد: معلوم است که روایت در حوزه عرف عام صحبت می‌کند.

استاد: یعنی قرآنی که قرآن نیست را آن‌ها درست بالا می‌برند؟!

شاگرد: یعنی معلوم است که دیگر در فضای ذهن من صحبت نمی‌کنند. در فضایی که دارم به تسمیه قرآن نگاه می‌کنم صحبت نمی‌کند. در عرف عام صحبت می‌کند.

استاد: صدق یک طبیعت بر طیفی از افرادش چگونه است؟ می‌گویید افرادی دارد که فاسد هستند و افرادی دارد که صحیح هستند. اولین مثالی که همیشه عرض می‌کردم این بود: وقتی شما می‌گویید نمازی است که فاسد است، حقیقتاً طبیعت صلاة بر نماز فاسد صدق می‌کند یا نمی‌کند؟ سؤال این است. این‌که گفتم بحث سنگین است به‌خاطر همین است. ساده‌ترین سؤال

را ببینید. از این شروع کنید و جلو بروید. نمازی است که باطل است. حقیقت طبیعت صلات بر آن صدق می‌کند یا نمی‌کند؟

شاگرد: صورت صلات است.

استاد: صورت یعنی چه؟

شاگرد۲: مقام ها فرق می‌کند. در یک جا از مقام حقیقت و ماهیت آن صحبت می‌کنیم. یک جا هم از مقام انطباق آن بحث می‌کنیم. اینها دو تا نیستند؟

استاد: بر آن صدق می‌کند یا نه؟ فعلاً با سؤال نفی و اثبات جلو برویم.

شاگرد: برخی از جاها بله و نه، نیست.

استاد: پس اینکه شما یکی را انتخاب نمی‌کنید به این خاطر است که از ارتکازتان می‌گویید که بحث سنگین است. هر کدام از آن‌ها را که بگویید با یک مشکلاتی مواجه می‌شوید. وقتی بحث سنگین است باید مبادی آن صاف شود. الآن که من عرض می‌کنم صدق می‌کند یا نه، یکی از آن‌ها را می‌گیرم و جلو می‌روم. می‌گویم طبیعت صلاة بر فرد فاسد قطعاً صدق می‌کند. حال شما حرف ما را رد کنید. به آن اشکال کنید. می‌گویید از کجا می‌گویید؟ می‌گویم ولو نمازی که او می‌خواند باطل است اما با فرش فرقی ندارد؟! با زدن فرقی ندارد؟! زیدٌ یصلی اما باطلا. زید یضرب عمرواً. بین ضرب و نماز فرقی نیست؟! در اینجا حاضر نیستید بگویید یضرب، بلکه می‌گویید یصلی ولو فاسدا. پس معلوم می‌شود قطعاً طبیعت صدق کرده. از کجا می‌گویید که صدق کرده؟ به‌خاطر امتیاز واضح بین ضرب با صلات فاسده. به این صلات می‌گویید اما صلات فاسده. به آن ضرب می‌گویید که لیس بصلاة.

خب اگر نسبت طبیعت صلات فاسده با ضرب مساوی بود، می‌گفتید «الصلاة الفاسدة معدم الضرب لایختلفان». آن «لیست باالصلاة» و آن هم «لیست باالصلاة». کما اینکه شاید وقتی در کلاس افتادید بگویید. بگویید چه بزنید و چه نماز فاسد بخوانید؛ فرق ندارند. هر دوی آن‌ها حرکت بدن است. این را در کلاس می‌گویید این خلاف ارتکاز شما است. در ارتکاز می‌گویید زدن با نماز فاسد خواندن تفاوت دارد. ولی این حرف درست است که بگویید قطعاً صادق است؟

شاگرد: برخی از عبارات معصوم علیه‌السلام هست که این ارتکاز را نفی می‌کردند. «انه لم یصلی»، «انه نکث الی الارض». خود این نفی کردن شاهدی بر قول شما می‌شود. شاهد این است که دارد نماز می‌خواند ولی با حقیقت نماز فاصله دارد.

استاد: بالاتر از تأیید این است که اتفاقا این نفی در مواردی است که نماز وضعا صحیح است. صحت فقیه دارد ولی مکروه است و حضور ندارد. خب این چه نمازی است که خواندی؟! و حال آنکه اگر واجبات را انجام داده باشد نمازش صحیح است. یعنی با اینکه فرد حقیقی صحیح است اما از او نفی شده است. اینها مطالب مهمی در نحوه صدق است. بحث سنگینی است. ولو جایش نیست که وارد آن بشویم.

شاگرد۲: بحث از کلام ایشان شروع شد که در ذهن ایشان چه بود؟ فرمودند در مورد قرائت قرآن صدق نمی‌کند.

استاد: توضیح دادند. فرمودند چون هیئت و ماده قرآن با هم مقوم قرآنیت هستند. عرض من هم این است که هیئت و ماده مقوم طبیعی القرآن است، نه مقوم فردی که از آن طبیعت ایجاد می‌کنیم. ملازمه نیست. یک چیزی مقوم الطبیعه هست، اگر فردی از آن را ایجاد کردی بگویید این فرد هم

«لیست قرائات للقرآن». من گفتم ملازمه بین اینها نیست. چرا؟ چون شما همینطوری میگویید هیئت و ماده مقوم است. درحالیکه مقوم فرد نیست. مقوم طبیعت است. تقویم طبیعت هم علی انواع. اتفاقا همینجا است که بحث سنگین است.

مرحوم آقای حکیم در مستمسک فرمودند: نمیتوانیم بگوییم قنوت جزء الصلاة است، چرا نمیتوانیم بگوییم؟ چون مستحب است. چیزی که مستحب است را شما میتوانید عمداً نیاورید. اگر جزء الطبیعه بود که اگر آن را نیاوری طبیعت از بین رفته. اشکال را ببینید. یعنی از انواع جزئیت در اینجا فقط یکی از آنها محو شده است. جزء چیست؟ جزء مقوم. مقوم عند وجوده و مقوم عند عدمه. محال است شما فرض بگیری که مقوم عند وجوده اما غیر مقوم عند عدمه. فرمودند محال است. حالا این محال است؟! شاید بالای ده صورت جزئیت متصور است. جزئیت های خیلی حسابی.

---

[1]العروة الوثقی - جماعة المدرسین ج۲ ص۵۲۳

[2]مستمسك العروة الوثقی ج۶ ص۲۵۱

بازبینی #2
ایجاد شده 21 آوریل 2024 13:49:27 توسط ... .
به روزرسانی شده 28 مه 2024 15:47:40 توسط ... .